

## ثقافة الهومو ساپینس:

### فرهنگ هومو ساپینس :

هناك مجموعتان إنسیتان نجحتا في المرور عبر مئات آلاف السنين الأخيرة وقد تفرعتا عن الهومو إركتس الأفريقي وهما: النياندرتال الأوربي ومجموعة الهومو ساپینس الصغيرة التي هاجر بعضها عن طريق باب المندب ومن ثم ملأت العالم، وبينما نجد النياندرتال يملك معدل حجم دماغ أكبر من الهومو ساپینس ولكنه لم يتطور حضارياً ولا ثقافياً كما حصل مع مجموعة الهومو ساپینس المهاجرة من أفريقيا، فلم توجد روابط اجتماعية بين مجموعات النياندرتال كما كانت بين الهومو ساپینس، وفي أوروبا قبل خمسة وثلاثين ألف عام تقريباً كان الهومو ساپینس يصنعون تماثيلاً وأعمالاً فنية تعبر عنهم بينما كان النياندرتال عاجزاً عن مجاراتهم، فما الذي دخل في معادلة تلك المجموعة الصغيرة المهاجرة عن طريق باب المندب؟ ما الذي طرأ على تلك المجموعة المصطفاة لتنتج جيلاً تمكن أن يملأ الأرض؟

دو مجموعهء انسانی وجود دارد که توانستند با موفقیت، صدها هزار سال اخیر را طی کنند. این دو که از هومو إرکتوس آفریقای منسحب شدند، عبارتند از نئاندرتال اروپایی و دیگری مجموعهء کوچک هومو ساپینس که برخی از آنها از طریق باب المندب(\*) مهاجرت و سپس سراسر جهان را پر کردند. اگر چه میانگین اندازهء مغز نئاندرتال از مغز هومو ساپینس بزرگتر است ولی پیشرفتی که نئاندرتالها از لحاظ تمدنی و فرهنگی به دست آوردند، کمتر از پیشرفتهای هومو ساپینهای بود که از آفریقا مهاجرت کرده بودند. بین مجموعههای نئاندرتال بر خلاف هومو ساپینها، روابط اجتماعی مشاهده نمی شود. تقریباً سی و پنج هزار سال پیش در اروپا، هومو ساپینها مجسمه می ساختند و آثار هنری می آفریدند که در واقع روایتی از شرایط و موقعیت آنها به شمار می رفت؛ در حالی که نئاندرتالها نمی توانستند از آنها پیروی

کنند. چه چیزی در معادله گروه کوچکی که از راه باب المندب مهاجرت کرد، وارد شده است؟ چه چیزی در آن مجموعه برگزیده رخ داد تا آنها توانستند نسلی پدید آورند که جهان را پر کند؟

(\*)- باب المندب، تنگه‌ای به عرض ۳۰ کیلومتر میان جنوب غربی شبه‌جزیره عربستان و شمال شرقی آفریقا است که دریای سرخ را به خلیج عدن و

اقیانوس هند متصل می‌کند. (مترجم)

يمكن أن يفترض أي شخص أي فرض يحلو له لإجابة هذا السؤال، ولكن الحقيقة إنه لا يوجد أي تفسير علمي حقيقي وكافٍ أبداً لما حصل لعقل الهومو سابينس المهاجرين من أفريقيا، فبينما عاش النياندرتال مئات آلاف السنين في أوروبا لكنه لم يتمكن من إحداث أي تطور ثقافي أو حضاري حتى على مستوى الحياة الاجتماعية أو اللغة أو الرسوم وكل ما فعله صناعة أدوات حجرية بسيطة وهناك شك في أنه مخترعها الأصيل بل ربما تعلمها من الهومو سابينس عندما هاجروا إلى أوروبا، في حين نجد أن الهومو سابينس المهاجرين خلال أقل من ستين ألف عام وصلوا إلى مرحلة تدوين القوانين الأخلاقية في ألواح الطين كما وصلتنا من السومريين، فهل يمكن إغفال أن هناك شيئاً طراً على معادلة هذا الكائن الأرضي وجعله يتصرف بصورة منظمة وليست حيوانية كما في السابق بحيث إنه بدأ يزرع وينتج ويربي الحيوان ويصنع وينظم حياته الاجتماعية ويتكلم وأخيراً يكتب، ما الذي حصل بحيث إن هذا الإنسان تطور هذا التطور الملفت وذلك الذي في أوروبا لم يتطور رغم تفوقه بكبر الدماغ؟!!

برای پاسخ دادن به این پرسش، هر فردی می‌تواند هر نظریه و فرضیه‌ای را که می‌پسندد، را مطرح نماید؛ اما واقعیت آن است که هیچ تفسیر علمی واقعی و کافی برای توضیح آنچه برای عقل هومو ساپینس مهاجر از آفریقا رخ داده است، وجود ندارد. در حالی که نئاندرتالها صدها هزار سال در اروپا زندگی کردند ولی نتوانستند هیچ نوع تکامل فرهنگی یا تمدنی حتی در سطح زندگی اجتماعی یا زبان یا نگارگری ایجاد کنند و تمام آنچه انجام دادند، به ساخت ابزار سنگی ساده منحصر شد. حتی در اینکه آیا مخترع اصلی این

ادوات نئاندرتالها بوده‌اند، تردیدهایی وجود دارد و این احتمال می‌رود که آنها این فن را پس از مهاجرت هومو ساپین‌ها به اروپا، فرا گرفته باشند. حال آنکه هومو ساپین‌های مهاجر در کمتر از شصت هزار سال، به مرحله تدوین قوانین اخلاقی در لوحه‌ای گلی رسیدند؛ که این الواح از سومری‌ها به دست ما رسیده است. آیا می‌توان از این واقعیت غفلت ورزید که قطعاً چیزی در معادله این موجود زمینی وارد شده و موجب شده است که او به صورتی ساخت‌یافته و نه حیوان‌گونه همچون گذشته عمل کند؟ به طوری که او هم به کشت و زرع، برداشت محصول و پرورش حیوانات روی آورد، و هم توانست زندگی اجتماعی را نظم و سامان دهد، سخن بگوید و سرانجام توانست بنویسد. چه اتفاقی افتاد که این انسان به چنین تکامل قابل توجهی رسید ولی آن یکی که در اروپا ساکن بود، با وجود برخورداری از مغزی بزرگتر تکامل نیافت؟!

هناك سر أحدث قفزة نوعية واضحة في الهومو ساپینس ولا يمكن أن تعزى لكبر حجم الدماغ فقط أو الوصول إلى الكتلة الحرجة للدماغ أو عبورها، كما يفسر بعض العلماء مسألة اختلاف الإنسان عن بقية الحيوانات بأنها مرتبطة بحجم الدماغ ونسبته إلى بقية الجسم، في حين لو كانت المسألة تعتمد على كبر حجم الدماغ فالنياندرتال كان قد تطور بحيث إن معدل دماغه كبير كمعدل أدمغة الإنسان الحديث (الهومو ساپینس) وربما أكثر في بعض الأحيان بما يقرب من 10% ومع هذا لم يفعل النياندرتال شيئاً مقابل ما فعله الإنسان الحديث، فالإنسان الحديث سجّل ثقافته وحياته الاجتماعية في أوروبا في حين لم يسجل النياندرتال شيئاً له قيمة بل حتى حياتهم الاجتماعية كانت بسيطة ولم يكونوا مرتبطين كالإنسان الحديث الذي كان يميل إلى الحياة الاجتماعية أكثر، فلا مناص إن من الاقرار بدخول شيء جديد في المعادلة سبب هذا التقدم الحضاري والثقافي والفكري الذي وصل بالإنسان الحديث (الهومو ساپینس) إلى إحداث قفزة حضارية وثقافية واضحة وأبرز معالمها التي وصلتنا مدونة هو المثل الأخلاقية العليا كالايتار والعدل.

اینجا رمز و رازی وجود دارد که باعث بروز نوعی جهش بزرگ و آشکار در هومو ساپینس شده است، که البته نمی‌توان آن گونه که عده‌ای از دانشمندان مسئله تفاوت انسان با بقیه حیوانات را مرتبط با حجم مغز و نسبت آن با دیگر اندام بدن می‌دانند، آن را فقط به بزرگی اندازه مغز یا رسیدن مغز به یک اندازه بحرانی یا عبور از آن، نسبت داد؛ در حالی که اگر موضوع به افزایش حجم مغز ارتباط می‌داشت، نئاندرتال تکامل‌یافته‌تر بود، زیرا میانگین مغزش همچون میانگین مغز انسان امروزی (هومو ساپینس) بزرگ و چه بسا از آن بزرگتر بود که این افزایش گاهی به بیش از ۱۰٪ می‌رسید. با این حال نئاندرتال در مقابل آنچه انسان امروزی انجام داد، کاری از پیش نبرد. انسان امروزی، فرهنگ و زندگی اجتماعی خود را در اروپا به ثبت رساند، در حالی که نئاندرتال نه تنها چیز با ارزشی از خود به یادگار گذاشت، بلکه از زندگی اجتماعی ساده‌ای برخوردار بود و بر خلاف انسان امروزی که به زندگی اجتماعی تمایل بیشتری نشان می‌دهد، با هم‌نوعان خود ارتباط و مراودای نداشت. بنابراین چاره‌ای نیست جز اقرار به اینکه چیز جدیدی وارد معادله شده است که سبب این پیشرفت تمدنی، فرهنگی و فکری انسان امروزی (هومو ساپینس) گشته و باعث شده جهش فرهنگی و فکری روشنی برای این انسان‌ها روی دهد و برجسته‌ترین نمونه‌هایی که از آن به ما رسیده، ارزش‌های والای اخلاقی از قبیل ایثار و عدالت می‌باشد.

\*\*\*\*\*